

اعدام، آموزش و "وولگاریزاسیون" خشونت است

فرهنگ قاسمی



وظیفه ما این است که افکار عمومی ایران را متقاعد سازیم که مجازات اعدام اثری بر روی کاهش بزهکاری آن ندارد یک قانون عقب افتاده ای بیش نیست. در یک جامعه مدرن انسان محور و حقوق اولیه و طبیعی او بالا ترین ارزش و منزلت را دارد حق حیات در مرتبه اول این حقوق قرار دارد و باید بی هیچ بهانه ای این حق توسط حاکمیت و جامعه محترم شمرده شوند.

اظهار نظر درباره مسائل اجتماعی به ویژه مسئله با اهمیت لغو حکم اعدام نمیتواند و نباید بدون کنشگری فعال و بیان دیدگاههای سیاسی انجام پذیرفت، چرا که دفاع از حقوق انسانی موقعی ارزش پیدا میکند که به همراه ارائه راه حل و چشمانداز روشن سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی از یک سو و عمل گرائی از سوی دیگر نیز باشد.

بنابراین از حاضرین در این نشست اجازه میخواهم برخی از مشخصات جامعه‌ای که من خواهان آن در میهنمان هستم را در ابتدای سخنانم بیان کنم. من طرفدار گذار از جمهوری اسلامی می‌باشم و اعتقاد به برقراری یک جامعه سوسیال دموکرات، لائیک و طرفدار جدایی دین و دولت و مدافع رفع هرگونه تبعیض در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قومی، زبانی، دینی و مذهبی دارم. در جهت رعایت همه آزادی‌های فردی و اجتماعی و حاکمیت ملت و حفظ تمامیت ارضی کشور و با

احترام به منشور جهانی حقوق بشر فعالیت میکنم. از این مقدمه که بگذریم وظیفه خود میدانم از برگزارکنندگان این نشست سپاسگزاری کنم. از اظهارات خانم‌ها و آقایانی که در زمینه لغو حکم اعدام مطلب ارائه دادند به سهم خود استفاده کردم و با تمام علاقه‌ای به بیانات دیگر سخن‌گویان گوش فرا خواهم داد.

ترویج و توده ای کردن خشونت

همان‌طور که ملاحظه فرموده اید موضوع سخنرانی بنده "اعدام، آموزش و "ولگاریزاسیون" خشونت است" پس لزوم پیدا می‌کنند چند کلامی در مورد "ولگاریزاسیون" و خشونت صحبت کنم.

در مورد استفاده از کلمه لاتین "ولگاریزاسیون" بسیار تردید داشتم اما متأسفانه کلمه دیگری پیدا نکردم که به اندازه کافی پاسخ‌گوی اثرات شرایطی باشد که با اعدام‌های متداول توسط جمهوری اسلامی در جامعه ما صورت می‌گیرد.

در فرهنگ فرانسه به فارسی اثر بروخیم فعل vulgariser به عمومیت دادن و رواج دادن و صفت آن، واژه vulgaire به معنای عامیانه، عوامانه و معمولی ترجمه شده است.

"Vulgarisation" " به مفهوم ترویج و اشاعه دادن رفتار و کرداری در جامعه و در اختیار توده مردم قرار دادن آن است.

خشونت از نظر لغوی به معنای درشتی، ناهمواری، تندخویی، بی‌رحمی است (دهخدا). خشونت حالتی از رفتار و کردار است که فرد یا گروه رسمی یا غیررسمی، به زور و اجبار به دیگران تحمیل می‌کند. هرگونه کردار و رفتاری که با هدف وارد نمودن آسیب به دیگران صورت گیرد رفتار خشونت‌آمیز خوانده می‌شود. رفتار خشونت‌آمیز می‌تواند در سطح آگاهانه یا ناآگاهانه صورت گیرد خشونت می‌تواند مشروعیت خود را از یک نظام حکومتی، یک ایدئولوژی یا دین آداب و رسوم و سنت کسب کند.

خشونت یکی از پدیده‌های تأسفبار جامعه بشری به شمار می‌آید که تبیین تاریخی آن کار ساده نمی‌باشد. اما مسلم است که خشونت همواره در رابطه تنگاتنگ با اختلافات و کشمکش‌های و درگیری‌های اجتماعی و تداوم آن‌ها بوده است. خشونت زاییده کمبود منطق و نبود فرهنگ گفتگو و تساهل و وجود تبعیض است.

درک خشونت به رابطهٔ قابلیت درجه مقاومت قربانی در برابر خشونت گرو وابسته است. ماهیت رفتاری که در یک جامعه خشونت خوانده می‌شود ممکن است در جامعه‌ای دیگر امری عادی تلقی شود. میزان و وسیله تشخیص و ادراک این رفتار در رابطه با شناخت افراد آن جامعه از حقوق جهان‌شمول خود می‌باشد.

خشونت صفت حیوانی انسان است که اگر تعدیل پیدا نکند و اداره نشود می‌تواند یک انسان را به خطرناک‌ترین حیوانات تبدیل کند. انسان به

طور طبیعی به اندازه تمایلات تهاجمی و خشونت‌آمیز در عین حال دارای مکانیسم‌های طبیعی بسیاری برای پرهیز از خشونت دارد مانند مشارکت، مقاومت در مقابل درگیری پرهیز از غرور و افتخارات و تبعیضات.

مرکز بهداشت جهانی (WHO) خشونت را تحت عنوان «استفادهٔ عامدانه از نیروی جسمی یا قدرت، به صورت تهدید آمیز یا واقعی، علیه خود، دیگری یا گروه یا جامعه‌ای، که موجب آسیب، مرگ، آسیب روانی، عقب افتادگی رشد یا محرومیت می‌شود یا احتمال این رخدادها را بسیار بالا می‌برد» می‌داند

تمامی جامعه شناسان و جرم شناسان که خواهان جامعه ای سالم، انسانی و رشد یافته هستند، صدور و اجرای حکم اعدام و آن هم به صورت علنی را نه تنها مانع ارتکاب تبهکاری های بیشتر نمی دانند، بلکه این نوع مجازات را از جمله موجب افزایش خشونت و جنایت در جامعه دانسته و معتقدند اجرای حکم اعدام موجب گسسته شدن پیوند های اخلاقی، روحی و روانی اجتماع می شود.

اعمال خشونت در نظام جمهوری اسلامی بر اساس قوانین اسلامی و به ویژه بر مبنای نظریه ولایت فقیه روشی عام برای پاسخ گویی به هر معضل و مشکلی است و اعدام فعالین سیاسی و مخالف نظام، حتی فروشندگان موادمخدر نیز در نظام حاکم بامجازات اعدام پاسخ پیدا می کند.

حکم اعدام غایت خشونت است

صدور و اجرای حکم اعدام غایت خشونت و تعصب و خام گرایی جامعه بشریت محسوب می‌شود. بسیاری از جوامع بشری از قرن‌ها پیش کوشش کرده اند این مجازات نا عادلانه از بین برود به طور مثال اعتراضات نسبت به حکم اعدام در فرانسه از نیمهٔ دوم قرن هیجدهم آغاز گردید، مراحل بسیاری را طی کرد ویکتور هوگو در سال ۱۸۲۹ میلادی مسئله ممنوع شدن اعدام در ملاءعام را مطرح می‌کند. سال‌ها می‌گذرد تا این مطالبه فراگیر و همگانی شود. امروز به جز چند کشور اسلامی اجرای حکم اعدام در ملا عام قدغن شده است.

در فرانسه با وجود این‌که است نیمه دوم قرن هیجدهم فعالیت‌هایی برای لغو حکم اعدام انجام گرفت اما ثمره آن بالاخره در سال ۱۹۸۱ لایحه لغو حکم اعدام به تصویب رسید گفته می‌شود امروز در بیش از ۱۴۰ کشور جهان صدور حکم اعدام قدغن شده است. اما در بسیاری دیگر از کشورها به ویژه کشورهای مسلمان این مجازات وجود دارد و اجرا

می‌گردد.

متأسفانه جوامع بشری برای به دست آوردن و اعمال قدرت و تحمیل دین و مذهب و ایدئولوژی توسط مستبدین و دیکتاتورها، همین طور بنا بر مستندات تاریخی، غالباً، در روند انقلابات اجتماعی همواره از خشونت و جنگ و اعدام استفاده کرده اند. در دین اسلام قصاص به عنوان یکی از عقب مانده ترین ابزار ترمیم بی‌عدالتی به شمار می‌رود که متعلق به زندگی قبیله‌ای ۱۴ قرن پیش می‌باشد در حالی که از نظر تحقیقات علمی به اثبات رسیده است که حکم اعدام نه تنها جنایتی را ترمیم یا پاک نمی‌کند بکه بدون تردید به ویژه به شکلی که در جوامع اسلامی اعمال می‌شود باعث آموزش و اشاعه وسیع و حرفه ای "vulgarisation" طاعون خشونت در جامعه انسانی می‌گردد. جمهوری اسلامی ایران یکی از نظام‌هایی به شمار می‌رود که با اتکا به قوانین اسلامی در اجرای این جنایت سر شده است.

با وجود اینکه مخالفت با حکم اعدام از فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی به دور نبوده است، اما اقدامی توسط گروهی است فعالان سیاسی و اجتماعی و روشن‌فکران ایرانی «لغو گام به گام اعدام» در مخالفت با حکم اعدام انجام شد و مورد حمایت بسیاری از میهمان قرار گرفت قابل تقدیر و لازم است که در این جا به همت امضاکنندگان اولیه ارج گذاشت. اما نباید فراموش کرد که لغو حکم اعدام در رابطه مستقیم با گذار از جمهوری اسلامی قرار دارد. بنابراین شعار و مبارزه و ابتکار عمل برای لغو حکم اعدام را همانند گذار جمهوری اسلامی باید در اولویت قرار داد. اگر کسانی گمان می‌برند که این کار را می‌توان و بایستی بدون اتلاف وقت و به سرعت انجام داد هیچ دلیل منطقی و علمی وجود ندارد که در شرایط کنونی جامعه ایران با روش گام به گام آن مخالفت کنند.

دست یازیدن به مجازات اعدام از نظر من نه تنها تجاوز به حق حیات انسان‌هاست همین طور به مثابه شکست منطق و ضعف جامعه انسانی در آموزش و پرورش نسل‌های آینده محسوب می‌شود. شکست منطق انسانی چیزی غیر از شکست انسانیت نیست شاید برای همین باشد که "ربر بدانتر" Bedinter Robert وزیر دادگستری دولت سوسیالیست فرانسه که لایحه لغو حکم اعدام را به مجلس ارائه داد می‌گوید "حکم اعدام یک شکست برای انسانیت است، حافظ جامعه بشری نیست، شرافت آن را زیر پا می‌گذارد"

مجازات اعدام ترویج خشونت و عادی سازی مرگ است

مجازات اعدام در ۱۴۰ کشور جهان لغو شده است. نام ایران در میان ۲۱ کشوری قرار دارد که نه تنها این مجازات در آن اجرا می‌شود، بلکه در اغلب مواقع در ملاءعام نیز اجرا می‌شود. امروز، جمهوری اسلامی ایران از نظر تعداد اعدام شده گان در رده دوم جهان قرار دارد. چهار کشور ایران، سومالی، کره شمالی و عربستان کشورهایی هستند که اکنون احکام مجازات از جمله اعدام را در ملاءعام اجرا می‌کنند. تفاوت ایران با این سه کشور در این است که ایران در سال ۱۳۵۴ میثاق بین المللی مدنی و سیاسی را امضا کرده و متعهد به اجرای آن است. این میثاق بین المللی اجرای اعدام در ملاءعام و منظر عمومی را منع کرده است اما ایران با وجود اینکه متعهد به اجرای مفاد این میثاق بین المللی است آن را زیر پا گذاشته می‌گذارد.

- هیچ فردی از مادر جانی یا گناهکار به دنیا نمی‌آید. اگر جرم و جنایتی از برخی سر میزند جامعه و حاکمیت در این امر بی‌تقصیر نیستند. پس این وظیفه سیستم اداره کننده جامعه است که از تولید افراد گناهکار با بکارگیری آموزش و پرورش درست جلوگیری کند و اگر این جلوگیری به اندازه کافی مفید واقع نشد وسائل اصلاح و تادیب آنها را در چهارچوب رعایت احترام به حقوق انسانی او فراهم آورد.

- با نگاهی به ارقام و آمار موجود و به تعداد اعدام‌ها و زندانیان می‌بینیم که در سه دهه اخیر نه تنها از شدت این جنه و جنایت کاسته نشده است بلکه جامعه ما بیش از هر زمان دیگری با پدیده بزهکاری، قاچاق فساد و دزدی و آدمکشی و تجاوز به حقوق مردم مواجه است

- تمام کسانی‌که در زنجیره اجرای حکم اعدام قرار دارند به ویژه جلاد در شمار قربانیان جامعه انسانی محسوب می‌گردند. کشتن یک انسان بوسیله یک انسان دیگر یعنی فردی که مجازات اعدام را اجراء میکند و در اصطلاح جلاد نامیده میشود بدون تردید از نظر روانی در او تاثیر منفی می‌گذارد و اثرات آن او را از خلیات انسانی دور می‌کند و رفتارش نسبت به اطرافیان نمی‌تواند در جامعه بی‌تاثیر باشد این اثرات بی‌تردید در بازتولید شکنجه و جنایت نقش بازی میکنند .

- وقتی حکم اعدام در مورد فردی اجراء میشود اطرافیان اعدامی دچار ضربه روانی و آشفتگی میشوند : اگر پدری را اعدام می‌کنند پدر ، مادر، زن، فرزندان، خواهر، برادر و نزدیکان او نیز مورد بی‌عدالتی قرار می‌گیرند. گاهی این بی‌عدالتی میتواند تاثیرات بسیار ناگواری در بازماندگان او داشته باشد. پس اعدام یک فرد در واقع

میتواند دهها نفر دیگر از اعضاء خانواده و نزدیکان او را آزار دهد. چه کسی باید جبران این اقدام نا عادلانه و غیر انسانی را در مورد نزدیکان یک اعدامی بکند ؟

- جمهوری اسلامی در ردیف اول کشورهای است که در ملاءعام اعدام می کند. تخمین زده می شود در ایران به صورت متوسط در هرهفت ساعت یک نفر را با بیرحمی تمام با جرثقیل به دار می کشند. عادی شدن این جنایات بسیار نگران کننده است زیرا مجازات اعدام حساسیت جامعه را در مورد اعمال خشونت کاهش می دهد و خشونت را به پدیده ای عادی تبدیل می کند.

- مجازات اعدام بر روح و روان افراد و سلامت روانی جامعه اثرات منفی می گذارد و از بین بردن آن ها به راحتی میسر نیست. در جامعه ما روز به روز خشونت از نظر کیفی و کمی بیشتر می شود و ناامنی در آن گسترده تر می گردد. آیا این خود دلیل بر بی اعتبار بودن اعدام ها به هدف تقلیل جنایات نیست؟ آیا حاکی است آن نمی باشد که مجازات اعدام نه تنها بازدارنده نیست بلکه ترویج کننده خشونت نیز هست ؟

شواهد زیادی وجود دارد که تماشا کردن تفریحی مردم عامی به اجرای حکم اعدام، در تبلیغاتی که در اطراف آن از سوی رژیم جمهوری اسلامی اعمال می شود، این تئاتر در حقیقت تبدیل به کلاسهای آموزشی این پدیده در جامعه شده است. پدران و مادران با فرزندان خردسال خود در میدانهای اجرای حکم اعدام حاضر میشوند نمونه ای از آن که در مطبوعات انتشار یافته به قرار زیر است: پدری، فرزند خردسالش را به دوش کشیده تا صحنه اعدام را از دست ندهد. برخی با در دست داشتن تلفن همراه، صحنه اعدام را ضبط می کنند. چند نفر تخمه می خورند و می خندند. خودروی پزشکی قانونی مخصوص حمل جسد در گوشه ای توقف کرده است. طناب قرمز رنگ دار از سوی یکی از ماموران به قلاب جرثقیل متصل می شود. سرانجام پس از گذشت مدتی، صوت قرآن در لابه لای صحنه و شیون خانواده فرد محکوم به اعدام گم می شود. تماشاچیان، نزدیک به ۱۰ دقیقه جسد آویزان در میانه زمین و آسمان را نظاره می کنند.

این روش آموزش خشونت در مواردی تبدیل به سرگرمی های کودکانی می شود که در اینجا دو نمونه آن را از مطبوعات جمهوری اسلامی ذکر می کنیم:

مهر ماه امسال، پس از انتشار خبر اعدام یک شهروند کُرد به نام رئوف مصطفایی در جوانرود و انتشار خبر و صحنه های مربوط به آن در

رسانه‌های دولتی ایران، مهران یوسفی، کودکی هشت ساله ساکن روستای کوچک کلاش لولم در شهرستان جوانرود کرمانشاه تصمیم گرفت همراه با چند تن از هم بازی‌هایش «بازی اعدام» را تمرین کند. آن کودکی هشت ساله هنگام بازی و تکرار حالت اعدام با هم‌بازی‌هایش جان خود را از دست داد.

روز جمعه ۱۷ آبان ماه تنها یک ماه پس در پی اعدام‌هایی که در تارنمای محلی پخش شد دو فیشوری در زندان «عادل آباد» شیراز، کودکی هفت ساله به نام محمد (مروان) آشوبی، در یک بازی کودکانه، با استفاده از طنابی که در گوشه حیاط خانه برای خشکاندن رخت آویزان بود با قرار دادن ماشین اسباب بازی در زیر پایش، از طناب رختشویی آویزان شد و در پی حرکت ماشین اسباب بازی در زیر پایش، دچار خفگی شد و جان خود را از دست داد.

این حوادث نمونه‌های بارز آموزش و ترویج خشونت توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

وظیفه ما

هر روز خشونت این رژیم نسبت به شهروندانش بیش از پیش میشود .

امروز بیش از هزار و سیصد زندانی دیگر که توسط همین دادگاه های اسلامی به مرگ محکوم شده اند در راهرو های مرگ در انتظار اعدام هستند .

زمان آن فرارسیده است که ماشین اعدام ها در ایران هر چه زودتر متوقف شود و احکام صادر شده باطل گردند. ما باید دست در دست برای لغو حکم اعدام در ایران کوشش کرده و به رژیم جمهوری اسلامی ایران هشدار دهیم تا از اقدامات نا عادلانه خود دست برداشته اعدام انسانها را تعطیل سازد

وظیفه ما این است که افکار عمومی ایران را متقاعد سازیم که مجازات اعدام اثری بر روی کاهش بزهکاری آن ندارد یک قانون عقب افتاده ای بیش نیست. در یک جامعه مدرن انسان محور و حقوق اولیه و طبیعی او بالا ترین ارزش و منزلت را دارد حق حیات در مرتبه اول این حقوق قرار دارد و باید بی هیچ بهانه ای این حق توسط حاکمیت و جامعه محترم شمرده شوند.

عدم مبارزه عاجل با حکم اعدام خود به شکلی تسلیم شدن در برابر

آموزش و پرورش خشونت و سرکوب روحیات انسانی و مهر و ملامت است که در فرهنگ ایرانی وجود دارد و حکم اعدام مشروعیت دادن و توافق و تفاهم با گسترش و ترویج خشونت در جامعه است که می‌تواند به مرور زمان فرهنگ خشونت در جامعه نهادینه سازد.

یکشنبه ۲۹ دی ۱۳۹۲ - ۱۹ ژانویه ۲۰۱۴

در باره خشونت و قدرت و ضرورت لغو مجازات اعدام

سخنرانی مهرداد درویش پور

در کنفرانس انجمن پژوهشگران ایران، حق حیات و کیفر مرگ، کلن ۱۸ ژانویه

امروز خوشبختانه گفتمان لغو مجازات اعدام در جامعه روشنفکری و سیاسی ایرانی همگانی شده است. این در حالی است که حاکمان اسلامی و بخشی از افکار عمومی همچنان از مجازات اعدام دفاع می‌کنند. او از نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان "جمهوری مرگ" نام برد.

درویش پور در ابتدای سخنرانی کوتاه خود اشاره کرد که نخستین باری که این بحث را با همین عنوان در ۲۷ سال پیش در ۱۹۸۷ ارائه و منتشر کرده بود، با واکنش بخش مهمی از اپوزیسیون روبرو شد. اما به هر رو امروز خوشبختانه گفتمان لغو مجازات اعدام در جامعه روشنفکری و سیاسی ایرانی همگانی شده است. این در حالی است که حاکمان اسلامی و بخشی از افکار عمومی همچنان از مجازات اعدام دفاع می‌کنند. او از نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان "جمهوری مرگ" نام برد. در ادامه او به اختصار به بررسی مجازات اعدام از چهار منظر پرداخت: ۱ فلسفه مجازات اعدام از منظر حقوقی که آن را نه عدالت جویی بلکه انتقام جویی دانست که با قتل مبارزه نمی‌کند بلکه قتل عمد را در انحصار دولت قرار می‌دهد. ۲ مجازات اعدام از منظر جامعه شناسی جرم که برخلاف ادعای طرفداران آن نه از خصلت

تربیتی و تادیبی برخوردار است و نه بازدارنده بزهکاری است. ۳
آناتومی مجازات اعدام از منظر روانشناسی همچون نمادی از خشونت بد
خیم و ویرانگرایانه که جنبه دفاع از حق حیات نداشته بلکه
پرخاشگری سادیستی است ۴ مجازات اعدام از منظر فلسفه سیاسی خشونت
گرا همچون وسیله ای برای محو دشمنان، درویش پور اضاف کرد اعدام
های سیاسی یکسره از این منظر صورت گرفته است که در بازتولید چرخه
خشونت نقش مهمی داشته است.

[فیلم سخنرانی مهرداد درویش پور](#)

درباره خشونت علیه زنان

قتل سانا ز نظامی و گفتگو با مهرداد درویش پور

[گزارش بی بی سی را در این باره ببینید](#)

به ایران آینده بیندیشیم



رضا مرزبان

بخش دوم و سوم

افکار عمومی، آن روزها، به شعار "حکومت اسلامی"، در حد نمایش "سینه
زنی" و "عزا داری ایام محرم" نگاه می کرد. هیچ کس نمی اندیشید
پشت این شعار کوتاه، برای ایران چه دامی گسترده اند. تابوی غربی
"خطر کمونیسم"، دستگاه شاه را چنان وحشت زده ساخته بود، که جز این
تابو، چیزی در اطراف خود نمی دید.

“دادگاه” و “سپاه” انقلاب، یعنی چه؟

در ایران، چرا انقلاب شد؟ از خودمان بپرسیم :

آیا انقلاب شد که بر سر چهار راه های پایتخت، راه بندان کنند و محکومی را به گناه نوشیدن مایع الکلی، به حکم پیش نماز محله، درملأ عام، تازیانه بزنند تا عبرت مردم شود؟

آیا انقلاب شد که در خیابان و بازار و داخل اتوبوس کمین کنند وزنان و دختران را به جرم بیرون ماندن چند تارمو، از زیروسری با تحقیر و توهین بازداشت کنند؛ و به دادگاه بفرستند، و در زندان نگاه دارند، وشلاق بزنند؟ یا “سربازان امام زمان”، در صف انتظار نان و گوشت، جسورانه، روی آنها “اسید” بپاشند؟

آیا انقلاب شد که شبانه وارد خانه مردم شوند و به نام مجری “امر به معروف” به تفتیش عقیده و بازجویی مذهبی بپردازند، تا تشخیص دهند که طرف، “بهایی” است و با همین تشخیص، “لامذهب” را روانه زندان کنند، و به مجازات محتوم برسانند؟

آیا انقلاب شد که مردان ناگزیر شوند ریش بگذارند و زنان، چادر به سر کنند؛ و راه مسجد محل و نماز پشت سرروضه خوان محله را فریضه روزانه بشناسند و به مجلس “دعای کمیل” بروند؛ پیش مسأله گوی مسجد بنشینند و برای صدمین بار، به شکایات نماز و آداب غسل و “حیض و نفاس” گوش بدهند؟ و سیاحت شان زیارت مزار امامان و امام زادگان باشد؟

آیا انقلاب شد که شاگرد سبزی فروش محل، جای قاضی دادگستری، به مسند قضاوت بنشینند، و دانش آموز و دانشجوی پسر و دختر را که بازوی انقلاب بودند، به تهمت ضد انقلاب محاکمه کند و به مجریان حکم اعدام بسپارد؟ و در کتاب های درسی ابتدایی، هرجا نام فارسی هست با نام های سمیّه و زینب و صغری و عبدالله و قاسم و هادی عوض شود؟

آیا انقلاب شد که سر رشته تمام امور حکومتی، به دست هیرارشی مذهبی بیفتد و در آن سطح نیز، جز سرسپردگان فرقه معینی، از دیگران سلب صلاحیت شود؟ آیا انقلاب شد که دانشگاه ها هدف سرکوب و هجوم عملاء بازار تهران و “میدان امین السلطان” باشد و به تعطیل کشانده شود؛ و به استاد ودانشجو برچسب “ضد انقلاب” بزنند؟ و “فیضیه قم” متصدی دانشگاه تهران باشد و اداره آن را به عهده بگیرد؟ ... و بسیار چراهای دیگر، که با هم مرور خواهیم کرد، و از آغاز حضور

حمایت شده "روحانیت مبارز"، در حرکت انقلابی جامعه، شاهد آن بودیم؛ و هر روز دامنه وسیع تر پیدا کردتا به امروز رسید که درتوفان حوادث بسیار، شدیدترین نظام نابرابری تاریخ، درایران حاکم شده است و برجمعیت هفتاد میلیونی کشورحکومت می کند. بی آن که معنای حکومت را بداند. و از آنجا که با جامعه امروز ایران در تناقض است، هر روز، و درهرزمینه، بر فشار به مردم می افزاید. و مشکل تازه بر مشکلات روز پیش انبارمی سازد.

روزی که مردم ایران انقلاب کردند، "سپاه" نداشتند. با همبستگی و برادری قیام کردند؛ ارتش به آنها پیوست و بی سپاه، قدرت را از شاه گرفتند. و "انقلاب سفید" شاه را درهم پیچیدند. "دادگاه" هم لازم نداشتند؛ دادگاه، ایران بود؛ و داوران، مردمی که به پا خاسته بودند. و رأی داده بودند حکومت وابسته به خارجی و متجاوزبه حقوق ملی و حقوق فردی و اجتماعی، برود. و حکومتی که دردوره انقلاب مطالبه می کردند قدرت را به دست گیرد؛ حکومتی بود که باید استقلال و آزادی و قانون را نمایندگی کند.

شعارانقلاب، استقلال، آزادی، حکومت قانون و عدالت اجتماعی بود. و جماعتی که شعار "حکومت اسلامی" می داد، به جد گرفته نمی شد؛ چون کسی آن را نمی شناخت و جایی درکتابها تعریف "دولت اسلامی" نیامده بود. درانقلاب مشروطه هم "شیخ فضل الله نوری" فقیه معروف، و حامی محمدعلی میرزا، به نام مطالبه حکومت شرع — یعنی استبداد شاه — چنان جنایت های خوفناک مرتکب شده بود که علمای مشروطه خواه، فتواداداند مفسد فی الارض است و درمیدان توپخانه به دار آویخته شد. دوران طولانی دیکتاتوری استوار بردوکودتای نظامی، که فرهنگ کشور را ازدرون تونلی تنگ، با سقفی کوتاه، عبورمی داد، روزنه یی برای تابیدن روشنایی به درون تونل نگذاشته بود. و آنها که تاریخ مشروطه را می خواندند، از جنگ نو و کهنه، که مدارآن بود، سرسری می گذشتند. حتی آن دسته از نویسندگان این تاریخ ها که با نیّت خدمت به روشن ساختن وقایع و رابطه آنها، پیش آمده بودند نمی توانستند پوسته وقایع را بشکافند. و نشان دهندرقشر و نهاد و دسته یی، چه نقشی درگذشته داشته است.

افکارعمومی، آن روزها، به شعار "حکومت اسلامی"، درحد نمایش "سینه زنی" و "عزا داری ایام محرم" نگاه می کرد. هیچ کس نمی اندیشیدپشت این شعارکوتاه، برای ایران چه دامی گسترده اند. تابوی غربی "خطرکمونیسم"، دستگاه شاه را چنان وحشت زده ساخته بود، که جز این تابو، چیزی در اطراف خود نمی دید. و دائم براختناق فرهنگی در

کشور می افزود و مردم را از شناخت هویت خودشان و سرزمینی که در آن می زیستند، و منطقه یی که ایران در آن واقع شده است، محروم ساخته بود؛ سعی داشت يك ملت و يك سرزمین را، در وجود فانی خود حل کند؛ نابودی خود را به نابودی همه گره زده بود؛ کاری که عادی همه دیکتاتوری هاست. به سر- کوب آزادی در ایران اکتفا نمی کرد؛ در "طوفان" هم جای ارتش استعمارگرانگلیس می جنگید.

هنگامی که خشم و طغیان ملی، چون سیلابی خروشان در انقلاب جاری شد، جز روبیدن این حکومت، هدف دیگری پیش رو نمی دید؛ نابودی حکومت شاه، و گشودن در زندان های مرئی و نامرئی، تنها چشم انداز انقلاب بود. و جامعهء سرکوب شدهء ده ها ساله، پیروزی خود را در آن می جست که دستگاه شاهی برجیده شود. و همین.. انقلابی ها، با هم، به فردای سقوط شاه، فکر نکرده بودند. و اندیشهء هدایت این سیل سرکش و کوبنده در بستر امن، مجال نیافت بین آنها حضور پیدا کند. هر جمع کوچک، فردا را تنها در طبق آرزوهای خاص خود می خواست.

اما عامل سرنوشت آفرین جهانی، پیش از آن که امواج خروشان، بستر خود را در نور شعار های آزادی، استقلال، قانون و عدالت اجتماعی هموار کند، بستری انحرافی در گذار - تند سیل - بی تاب تعبیه کرده بود؛ که انقلاب را به گردابی مهیب سرازیر ساخت.

از ۲۲ بهمن، تا نخستین روزهای اسفند، زمان درازی نبود؛ که چشمان حیرت زدهء مردم رهگذر، در چهارراه دانشگاه خیابان شاه تهران، به صحنه نمایشی خیره ماند که آخوندی، پیشا- پیش دسته یی پیراهن سیاه، بازیگران بود؛ به دستور آخوند، تفنگداران همراهش، راه را بر رفت و آمد اتومبیل ها از چهار طرف، بستند. و "چارپایه" یی گذاشتند. آخوند روی "چارپایه" ایستاد، دوفردی را که دست هایش بسته بود، پیش آوردند و آخوند بعد از قرائت چند عبارت عربی، دستور داد به حکم شرع مرد دست بسته را - که گویا مایع الکلی نوشیده بود- به "فلک" بستند و تازیانه زدند. نمایش در برابر ازدحام جمعیت حیرت زده که در اثر بسته شدن چهار راه، ناگزیر به تماشای صحنه ایستاده بود، پایان یافت. و جمعیت، پیام شکستن حرمت انسانی را، که در آن بود در شهر انتشار داد. این طلیعهء حضور حاملان شعار "حکومت اسلامی" بود که چه زود همه جا در خدمت سرکوب آزادی، وارد میدان شدند!

سرکوب آزادی، در جامعه یی که تازه خود را کشف کرده بود، و داشت آزادی را تجربه می کرد؛ آسان نبود؛ به نمایش قدرت نیاز داشت؛ قدرتی کثیف که ابزارش چاقو و پنجه بوکس و کارد و قمه و ساطور و

شعارش "حزب فقط حزب الله" و ستادش مسجد محله و کارش حمله به تظاهرات، برهم زدن میتینگ ها و تجمع ها و گلاویز شدن با دسته های دانشجوی سرگرم بحث در برابر کتاب فروشی ها و بساط روزنامه فروش ها و جلو دانشگاه بود.

تا دانشجویان و روشنفکران سرخوش از شور انقلابی، با هم گرم جدل بودند که معلوم کنند انقلاب ایران، در کدام مرحله اجتماعی است و به کدام نیروی اجتماعی، تعلق دارد، از بالای سر آنها "شورای انقلاب" تأسیس شد و "دولت موقت" تشکیل داد. و "دادگاه انقلاب" بر پا کرد. و "پاسدار انقلاب" (که نام خود را از داوطلبان پرشور روزهای انقلاب گرفته بود، از کسانی که در تهران بزرگ بی نیروی نظامی و شهربانی، امنیت را و راهنمایی رفت و آمد خود روها را چند هفته به دست گرفته بودند) درون مسجد ها شکل گرفت و آماده حمله به اجتماعات و مأموریت "خانه گردی" ها شد. ضبط و مصادره محل کار و خانه و دارایی مخالفان، برحمله های غافلگیرانه شبانهروزی "پاسداران" کمیته های مساجد، که حالا زیرفرمان کمیته مرکزی مستقر در مسجد سپهسالار بود، افزوده شده بود. و بنیاد مستضعفان، علاوه بر تملک پول هایی که از سوی طبقات مردم برای کمک به جنبش عام اعتصاب در سراسر کشور پرداخت شده بود، ضبط این مصادره ها را هم نظیر مصادره دارایی های منقول و غیر منقول متهمان همکاری با رژیم شاه به عهده گرفت. و گذشته از سهمی که از غارت ها و تصرف ها نصیب سر دسته های غارتگری شد، تا چند ماه سهمی هم در مراسم "بیعت گیری قم" بین سران جمعیت بیعت کننده که از سراسر کشور راه افتاده بودند، تقسیم شد (که یادآور تقسیم غنائم غزوه های صدر اسلام بین اهل ایمان بود! و حتی به حد شیاع رسید کسانی از سرشناسان دست درکار تصاحب قدرت، تصرف اموال مردان سرشناس را تا حد "تملك" همسران آنها نیز پیش برده اند.)

این گونه، "انقلاب" خواستار آزادی، استقلال، قانون و عدالت اجتماعی، ایزاری دردست ضد انقلاب تاریخی کمین کرده، شد که خود را با ساده اندیشان مؤمن به روحانیت، پیوند زده بود و پس از آن که بر قدرت دست یافت و سازماندهی کرد، بر سر آنها نیز که کم نبودند، يك به يك و گروه به گروه، پا گذاشت و بنیاد خلافت را زیر جعل نام "جمهوری" استوار ساخت.

کافی است میزان اسلامی بودن کارنامه ضد انقلاب را با چند نمونه از کارکرد های آن در همان آغاز، به یاد آوریم: سهم حجة الاسلام غفاری — از نام آوران غارتگری — از جمله کارخانه جوراب "استرلایت"

بود. و پرآوازه ترین قاضی شرع در دادگاه به اصطلاح "انقلاب" که روزهای اول بساطش را بر بام "مدرسه رفاه" گسترده بود، نوع قضاوتش در برابر متهم چنین بود: حجة الاسلام خلخالی در برابر چند خبرنگار ومشتی پاسدار، از متهم که از زندان به محاکمه جلب شده بود، پرسید: در پرونده آمده است تو، در مقام اداری خودت نامه توهین به مقام "امام" را برای چاپ به روزنامه اطلاعات فرستاده بودی. آیا قبول داری؟ متهم جواب داد: نه. قاضی جای توجه به این که آیا سمت اداری متهم اقتضای چنین کاری داشته است؛ یا نه، و اتهام با وضع متهم سازگار است، قرآن کوچکی از جیب بغل خود در آورد و جلو متهم گرفت و گفت: به این کتاب قسم بخور که تو نفرستاده یی! متهم جواب داد: من به این کتاب تو معتقد نیستم، به شرفم قسم می خورم که من آن نامه را به روز نامه اطلاعات نفرستاده ام. و هیچ رابطه با این کار نداشته ام. قاضی که از جواب متهم رگ های گردنش ورم کرده بود با فریاد وی را به باد دشنام های زشت کشید. و خطاب به اطرافیاناش گفت همه شنیدید؟ او اقرار به ارتداد کرد! و از پاسداران خواست همانجا او را به جوخه اعدام بسپارند. و چنین کردند! وموضوع اصلی محاکمه و دادگاه، فراموش شد.

جنايات خلخالی، قاضی شرع و "دادگاه های انقلاب اسلامی" به این نمونه محدود نمی شود؛ "کتاب سیاه" بزرگی را می سازد که نفرین و نفرت آیندگان را به بازیگران از پی دارد.

و او تنها نبود و کشتار وحشیانه مدافعان آزادی در سراسر کشور، خلخالی های خود را داشت و "قاضیان شرع" این دادگاه های انقلاب، که حکم از مرکز داشتند، باهم مسابقه گذاشته بودند.

یقین بود که در شرایط آرام منطقه، "اسلامی" شدن انقلاب، دوام نمی آورد و از حرکت می ماند و این پسند خاطر طراحان جهانی نبود که به شدت نیاز داشتند با بحران آفرینی در منطقه خلیج فارس، به بحران اقتصادی خودمرهم بگذارند؛ وحمله بغداد به ایران را، که تحریک شده وباحمایت آنها بود، ترتیب دادند. و طی هشت سال جنگ، هردو کشور را به ویرانی کشیدند و ظرفیت های مالی منطقه را در خدمت جنگ و در هزینه تسلیحاتی تحمیل شده به خدمت زراد خانه ها و صنایع وابسته به ارتش ها و نهادهای مسلط بر سیاست و اقتصاد جهانی گرفتند. وبه "اسلام انقلابی" هم فرصت دادند تا صاحب "سپاه" شود. و ارتش ملی ایران را درسایه بگذارد و همراه "دادگاه انقلاب" و دادگستری "بازگشته زیر چتر قدرت" فیضیه قم استیلای حکومت انقلاب "اسلامی شده" را تضمین کند.

آیا این گزارش برای توجیه دادگاه انقلاب و سپاه انقلاب، دو بال قدرت حکومت اسلامی کافی نیست؟ اما هنوز گفتنی‌ها در این باره بسیار است...

۳

تاراج، به نشانه فتح

نخستین خط کشی شعار حکومت اسلامی، با مبارزان آزادی، تصرف در اصطلاحات رایج سیاسی و اجتماعی جا افتاده بین مردم بود. "طاغوت" جانشین "دیکتاتور" شده بود و ابتدا طرف داران شاه را "طاغوتی" نامیدند و بعد از مدتی، "طاغوتی" به کسانی گفتند که پیراهن یقه دار و کت و شلوار تمیز و اتوکشیده به تن داشتند، و کراوات می زدند، و ریش می تراشیدند. ته ریش داشتن یاریش نتراشیدن نشان حامیان "حکومت اسلامی" بود. این وضع عام مردان بود؛ و هرکس می خواست "طاغوتی" شناخته نشود، باید به هیأت و شمایل "اهل ایمان" در می آمد و با یکی از "صاحبان عمائم" قرب جوار پیدا می کرد. با زبان آنها می گفت و با چشم آنها می دید.

تکلیف زنان که از پیش از انقلاب روشن بود: آنها محکوم بودند در "حجاب اسلامی" پنهان شوند؛ و این حجاب، از نظر "آقایان" مختلف، تعبیرهای متفاوت داشت. درست آن بود که خانم‌ها در خانه بنشینند و خانه داری و بچه داری کنند و دور کارهای اداری و مسؤولیت‌های اجتماعی نگردند. به تدریج که "انقلاب" در عمل، اسلامی می شد و کار مجادله‌ء خیابانی به درون ادارات و مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها می رسید، صف بندی خشن تر به میدان می آمد و نیروها با نابرابری بیشتر، روبه روی هم می ایستادند. نوجوانی که پاسدار شده بود با اسلحه سرکلاس می رفت. برخوردهای حساب شده و طراحی شده، راه تصفیه را در اداره، دبیرستان دانشگاه، کارگاه همواری کرد. "اسلام انقلابی" در خدمت هرنوع تسویه حساب شخصی هم بود

ایام انقلاب، ماسک پنهان کاری و تقیه (که از بیم تعقیب و پرونده سازی "ساواک" شاه برچهره‌ها بود) برداشته شد و هرکس آزادانه و بی ترس از آرمان‌هایش سخن گفت و خود را چنان که بود نشان داد. و این برای کسانی که به خدمت "اسلام انقلابی" درآمده بودند، در هر جا که بودند امتیازی برای خدمتگزاری شد؛ موج تصفیه که برخاست، ناگهان میلیون‌ها معلم و کارمند دولت از زن و مرد از مدرسه و دانشگاه و اداره‌یی که کار می کردند، رانده شدند و برپیشانی آنها

مهر "طاغوتی" خورد. این میلیون ها همان ها بودند که ستون ثابت تظاهرات پرشکوه دوران انقلاب را می ساختند و شعارشان آزادی، استقلال، قانون و عدالت اجتماعی بود و کودتای خزنده که کارگرا "مستضعف"، روشنفکر را "دگر اندیش" و آزادی خواه را طاغوتی می نامید، نمی توانست آنها را تحمل کند. و از پیش تکلیف آنها را معلوم کرده بود.

هجوم به خانه ها، و توقیف اشخاص و اموال، از روز اول تسخیر ارتش و شهربانی و با برنامه از پیش تهیه شده دسته های مسلح، آغاز گردید. تمام کسانی که در خط سرشناسان دوران شاه بودند، و از کشور خارج شده بودند، خانه هایشان تصرف شد و اموال شان به تاراج رفت. و اگر به خارج نگریخته بودند، خودشان، با بی حرمتی روانه زندان شدند.

(باوری که مهاجمان، از وصف "غزوه" های صدر اسلام داشتند، و تصویرشان از مخالفان خود، به آنها برای هر نوع تاراج و تجاوز جواز شرعی می داد.)

سردسته های تاراجگر، با جلب روستاییان چشم بسته از روستا های دور و نزدیک و دادن سلاح های غارت شده از سربازخانه ها، تفنگ دار و مسلح غیربومی، گردآورده بودند. و پیشاپیش آنها، به تاراج خانه ها در شمال شهر می رفتند.

شاید مجموعه بزرگ ساختمانی "سامان" در شمال تهران، از یادها نرفته باشد. "هویدا" نخست وزیری از ساکنان این ساختمان بود و آنجا آپارتمانی داشت. اسلام انقلابی که از راه رسید، یکی از همان سردسته ها با گروه تفنگداران روستایی خود و هیاهوی بسیار، مجموعه را تصرف کرد. و يك طبقه را در اختیار تفنگدارانش گذاشت و چند ماه آرامش و امن از ساکنان مجموعه سلب شد تا "بنیاد مستضعفان" فرصت پیدا کرد آنجا را قبضه کند. در هر محله تهران چندین نمونه از این نوع مصادره ها وجود داشت. وبعد قسمتی از این بناها را بی آن که توجیه قانونی داشته باشد، بنیاد به کسانی فروخت که در زمان مصادره، جزو غارتگران بودند و با ادعای سکونت، صاحب محلی شدند که با سرنیزه تصرف کرده بودند.

اما، اداره کنندگان برنامه تاراج، اهل حساب بودند؛ چنان نبود که تاراجگران سرخود به جایی حمله برند. در یکی از نخستین تاراج ها، خانه "دکتر علی امینی" به تصرف جماعت در آمد؛ هرچه را یافتند گرد آوردند و بردند. مباشر "دکتر امینی"، در آغاز حمله، گریخت و

سراسیمه به پاریس تلفن کرد که: آقا! به خانه ریخته اند و دارند غارت می کنند. دکتر امینی دستور داد به "آقای دکتر بهشتی"، عضو شورای انقلاب، تلفن کند و او را در جریان بگذارد تلفن به دکتر بهشتی، آبی بود که برآتش ریخته شد. غارتگران افسارگسیخته برگشتند و هرچه برده بودند پس آوردند و از مباشر رسید گرفتند و عذرخواستند و رفتند. اما بعد با آن خانه حمایت شده چه کردند؟ باید برای اطلاع، به بنیاد مستضعفان مراجعه کرد!

هم زمان، خانه گردی های کمیته های مساجد زیر پوشش جست و جوی "طاغوتی" که به زودی به "ضد انقلاب" تغییر یافت؛ رواج داشت؛ و روز و شب، در هر محله و خیابان، چندین خانه و کارگاه ناگهان محاصره می شد و چند تفنگ به دوش وارد خانه ها می شدند؛ و به کاوش و پرس و جو می پرداختند. دنبال نوشته و کتاب و نوشابه الکلی بودند. خانه گردی ها، در ماه های اول، با شناسایی قبلی صاحب خانه و به قصد "مصادره اموال" کسانی که نام و شهرتی داشتند، یا مصدر مقام یا کادر ارتش بودند، انجام می گرفت و اگر صاحب خانه بود، خود او را هم به زندان می فرستادند و اگر به خارج گریخته بود، اموالش ضبط می شد. سپس دایره خانه گردی افراد مسلح کمیته ها وسعت یافت. هجوم به انجمن ها، سازمانها، کانون ها، و هجوم به اجتماعات مخالف، به خانه گردی ها مضمون تفتیش عقیده داد و عنوان مبارزه با ضد انقلاب گرفت. هیچ کس در خانه اش ایمن نبود. در کوچه و بازار هم.

نیروهای سیاسی جوان که با سازمان دهی زندانی های چندین ساله شاه و دانشجویان خارج کشور در روزهای "بهار آزادی" روییده و فعال شده بودند، ناگهان، جای سازمان امنیت و عوامل گوناگونش، خود را معرض تهاجم کمیته های برخاسته از مساجد و نیروهای گونه - گونه کمیته ها یافتند. جهت مبارزه که از آغاز تغییر یافته بود، حالا مستقیم نیروهای مخالف رژیم سابق را - یعنی تمام مردم را که اسلام انقلابی را نمی شناختند - نشانه گرفته بود. کمیته ها، به هر خانه که حمله می کردند، "کتاب ها و اوراق ضاله" به دست می آوردند! و خانه ها را با محاصره و شلیک گلوله و تیراندازی، تصرف می کردند و ساکنان آنها را با دست بند به خود روهای خود - و به زندان - انتقال می دادند. رابطه شان با مردمی که می خواستند باور کنند از ستم دیکتاتوری و اختناق رهایی یافته اند، مانند اشغالگر خارجی بود.

به راستی هم، اگر به زبان نمی آمد، اما رفتار و کردار مدعیان "اسلام انقلابی"، شیوه عمل مهاجم خارجی بود که به سرزمینی بیگانه قدم گذاشته است. و در کار تصرف قلمروی که تسخیر کرده، از اعمال هیچ

فشار و آزاری فروگذار نیست. آزادی که به دنبال بیست و پنج سال مبارزه گام به گام ملت و سرانجام، نمایش همبستگی تمام مردم از هر طبقه و گروه و با هر قومیت و مذهب، برایان پرتوافکنده بود، ناگهان درمحاق حجابی سیاه از نفرت و تعصب ناپدید گردید و شاعری که با حسرت و حیرت

ناظر این تاریکی زود رس بود، نوشت :
سیگار کردند — و به بازار فرستادند — تا مردم — آزادی را دود کنند!
آری، آزادی، سیگاری بود که دود می شد. تعصب، سبعت، کشتار و تاراج بر سراسر کشور و روی زندگی میلیون ها انسان، بال گسترده بود. کشتار و تاراج به نشانهء فتح!

طرح بحثی مقدماتی درباره گذار از جمهوری اسلامی به دموکراسی در ایران

اکبر سیف

درباره روش گذار، به گمان من، درست این است که چپ دموکرات ایران در همراهی با خواست مردم ایران از اشکال و روش های مبارزاتی خشونت پرهیز طرفداری کند. چپ های دموکرات تا جایی که می توانند باید در این راستا تلاش ورزیده و با مواضع و رفتار خویش نشان دهند که بواقع دموکراتند و به قواعد دموکراسی آگاه و بدان از همین امروز پای بندند.

این طرح بحث در واقع متن سخنانی است درباره گذار از جمهوری اسلامی به دموکراسی در ایران که در نشست کنشگران چپ در شهر پاریس در روز یکشنبه پنج ژانویه، برای گشایش بحث ارائه شد.

با تشکر از دوستان. در ابتدا با یاد اشاره کرد که سعی من برای این است که

با توجه به محدودیت وقت، چند پرسش بنیادین به بحث گذاشته شوند. برخی از این پرسش ها به همراه پاسخ مطرح شده اند و برخی دیگر بدون پاسخ. یافتن پاسخ های درست و واقع بینانه برای این پرسش ها، ازجمله موضوعات مهمی است که درمقابل همه ما قرار دارد.

یکم: گذار از ج ا به دموکراسی، ازجمله مباحث اساسی ای است که درمقابل جنبش آزادیخواهان مردم ما قرار داشته و دارد. بحث برسر صرف گذار از نظام دینی به هر قیمتی و با هر مقصد ناروشتی نیست؛ بحث برسر رسیدن به نظامی است دموکراتیک، با تمامی مختصات اصلی آن. در عین حال نباید فراموش کرد که گذار به دموکراسی در ایران ذیل سیطره ج ا چیزی نیست که بنا به میل ما و در پی تکرار مکرر یک رشته اصول دموکراتیک، در باب ضرورت واجتناب ناپذیری گذار، جامه عمل پوشد. گذار امری است سیاسی-عملی و برای تحقق آن جمع و ترکیب یک رشته عوامل، آنهم در جریان وقوع تحولات سیاسی گام به گام و اغلب غیرقابل پیش بینی که حاصل کنش و واکنش کارگزاران مختلف و متضاد المنافع و زور آزمایی میان آنهاست، تحقق می یابد.

گذار، الزامات خاص خود را دارد؛ بخشی از این الزامات ملی هستند و به مناسبات و توازن قوا میان نیروهای اصلی موجود در سطح جامعه، اعم از حکومت تا اپوزیسیون و مردم، و بخش های مختلف هر کدام و منابع قدرت آنها، مربوط می گردند؛ بخش دیگر، بین المللی می باشند و به مناسبات نیروها و قدرت های خارجی با نیروهای سیاسی درگیر در عرصه ملی ارتباط پیدا می کنند. علاوه بر این و در صورت فراهم بودن یک رشته عوامل، گذار به دموکراسی مثل هر پدیده دیگری از مراحل مختلفی عبور می کند. تشخیص این مراحل و اتخاذ اشکال و روش های مبارزاتی خاص هر یک، از الزامات پیشبرد درست امر گذار است.

پرواضح است که فروپاشی یا فروپاشاندن نظام، بخودی خود شکل گیری دموکراسی را در پی نخواهد داشت؛ و تازه اگر هم در صورت فراهم بودن یک رشته شرایط، به شکل گیری دموکراسی فراروید باز به طور خود بخودی تحکیم دموکراسی را به دنبال نخواهد داشت. چرا که، ازجمله الزامات تعیین کننده تحکیم دموکراسی سیاسی، تامین پیشرفت اقتصادی و دستیابی جامعه به سطح معینی از رفاه و دموکراسی اقتصادی است. پایه اجتماعی دموکراسی در ایران تحت سلطه استبداد دشمن مذهبی-اولیگارشیک حاکم که کشور را به نقطه فلاکت در تمامی زمینه ها رسانده است بسیار وسیع است و در برگیرنده اقشار و طبقات مختلف، بویژه اقشار متوسط مدرن و اقشار فرودست جامعه یعنی کارگران و عمده حقوق و مزد بگیران و توده وسیع بیکاران و... می باشد. این ازجمله نکات مهمی است که بویژه

ازسوی چپ دموکرات باید موردتوجه قراربگیرد.

اما هرگاه ازاین ملاحظات بدیهی ودر عین حال بنیادین که بعضا نادیده گرفته می شوند بگذریم، استقرار دموکراسی در ایران مدتهاست که بدل به خواست مرکزی همه آزادی خواهان و ترقی خواهان ایران، که دل درگرو پیشرفت و توسعه جامعه و رفاه شهروندان دارند، گردیده است. تزاصلی این گزاره هم براین استواراست که ازطریق برقراری دموکراسی سیاسی، در مفهوم دقیق و شناخته شده و تجربه شده آن، است که می توان در مسیر تحقق دموکراسی اجتماعی و اقتصادی، در تمامی عرصه ها و جلوه های آن، در میهن بلزده مان گام برداشت. ازاین مسیر است که می توان و می باید به رفع تبعیض میان شهروندان جامعه در تمامی زمینه ها، میان زنان و مردان، اقوام و ملیت های گوناگون، پیروان مذاهب و ادیان مختلف و نیز دین ناباوران و... همت گماشت و با مدیریت درست و دموکراتیک جامعه و باز توزیع عادلانه ثروت ها و دسترنج کار و تلاش شهروندان، جامعه را در مسیر توسعه و پیشرفت و عدالت اجتماعی اداره کرد. به همین خاطر است که استقرار دموکراسی سیاسی در ایران می باید در مرکز توجه و در سرلوحه استراتژی سیاسی چپ دموکرات ایران قرار داشته باشد و براین مبنا به اتخاذ سیاست ها و تاکتیک های مبارزاتی بپردازد. (۱)

دوم: بحث بر سر گذار از جمهوری اسلامی به دموکراسی در ایران است. در اینجا با سه عنصر گذار، جمهوری اسلامی، دموکراسی، و هر سه در ارتباط با ایران، روبرو می باشیم. تصور ما از هر یک از این سه جزء به چه قرار است؟

در برخورد با ساختار سیاسی جمهوری اسلامی که بیش از ۳۵ سال از حاکمیتش می گذرد باید به این واقعیت توجه داشت که جمهوری اسلامی، تنها با نظامی دیکتاتوری مشخص نمی شود. رژیم ج ا رژیمی است استبدادی- مذهبی و اولیگارشیکی، که بر مبنای دین اسلام و روایت خاصی از شیعه دوازده امامی شکل گرفته است و سلسله مراتب خاص خود را پیدا کرده است. بر مبنای این روایت، که در قانون اساسی نظام آمده است، حکومت امری است الهی و متعلق به امام زمان. در غیاب امام زمان، امر ولایت و امامت، در انحصار فقهای شیعه مذهب قرار دارد و ولی مطلقه فقیه، در مرتبه بندی میان این فقها، نقش منحصر به فرد رهبری کننده را بر عهده دارد. در این نظام پیروان مذهب شیعه از امتیازات خاصی به نسبت پیروان سایر ادیان و مذاهب و عقاید دیگر، از اشغال مقامات سیاسی گرفته تا کسب امتیازات اقتصادی و رانت های گوناگون، برخوردارند. بی جهت نیست که جنگ قدرت و فساد و رشوه خواری

از صدر تا ذیل نظام را فرا گرفته است. انتخابات در این نظام، در بهترین حالت و در صورت رعایت تام و تمام قانون اساسی رژیم، در کا درمعین و به منظور تعیین سهم هریک از جناح ها و باندهای ذی نفوذ در اداره کشور و برخورداری از امتیازات و رانت های حکومتی است که صورت می گیرد. حفظ نظام، «اوجب واجبات» همه جناح ها و باندهای حکومتی را تشکیل می دهد. چنین است که ظرفیت اصلاح از درون ج ا بسیار محدود و آنهم بر سر جزئیات است و هر جریان سیاسی که بخواهد در جهت اصلاح از اساس و دستیابی به ابتدائی ترین حقوق مردم ایران به مثابه شهروندانی آزاد و برابر حقوق مبارزه کند به ناگزیر به تغییر قانون اساسی رژیم و جایگزینی آن با قانون اساسی ای جدید و دموکراتیک و بدور از تبعیض میان شهروندان راه می برد. (۲)

در تقابل با چنین نظام سرکوبگر مذهبی فاسد حاکم است که رسیدن به دموکراسی در ایران به مثابه هدف مرکزی استراتژی سیاسی مطرح می گردد. یعنی اینکه حکومت ایران باید حکومتی باشد زمینی، انتخابی، برآمده از رقابت آزادانه و عادلانه میان همه جریان های و نیروهای سیاسی کشور؛ حکومتی باشد متکی به رای آزاد مردم به مثابه شهروندانی آزاد و برابر حقوق، و در عین حال پاسخگو به آنان. بدین ترتیب پیش شرط های اجتماعی دموکراسی سیاسی به صورت برخورداری یکسان همه مردم از حقوق سیاسی و آزادی های مدنی و نیز وجود انجمن ها و نهادهای مدنی و احزاب سیاسی ضرورت می یابند. در چنین نظام دموکراتیکی، دین و دولت از هم جدا بوده، برابری کامل میان پیروان همه ادیان برقرار می باشد و بنا بر این، دین رسمی ای وجود نخواهد داشت. شکل حکومتی مد نظر، با توجه دستاورد های تا کنونی و آزمایش شده جامعه بشری در زمینه دموکراسی و نیز تحولات و تجارب تاریخی کشور ایران، که به بهائی گزاف بدست آمده اند، جمهوری می باشد. برای بنیاد ها و اعلامیه جهانی حقوق بشر است که می باید قانون اساسی جمهوری عرفی ایران تنظیم گردد.

درباره گذار و چگونگی آن هم به طور خلاصه می توان گفت که تکیه گاه اصلی گذار مردم ایران هستند. این مردم ایران هستند که برای دستیابی به حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خویش در زمینه های مختلف بپا خواسته و از طریق سازماندهی مبارزات خویش، با تکیه بر تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی مدنی و اشکال دیگر مبارزاتی، دیکتاتوری مذهبی حاکم را به چالش می کشند و گام به گام به عقب رانده و در نهایت بساط آنرا برمی چینند و گذار به حاکمیت ملی و دموکراتیک را به سامان می رسانند. بنابراین، گذار به مردم سالاری

درايران نيز، مانند هرکشوردیگری، نه ازطریق دخالت نظامی قدرت های بین المللی بلکه با تکیه برمردم ایران است که تحقق می یابد؛ وآنهم مردمی به طور نسبی آگاه به منافع خویش که درشبکه های اجتماعی وجامعه مدنی سازمان یافته اند. برای گذاربه دموکراسی، علاوه برهمه پیش شرط ها، وجود اپوزیسیون نیرومند وبواقع دموکرات، که به اتکای جامعه مدنی وشبکه اجتماعی گسترده ازنفوذ واعتبارواعتماد وسیع درجامعه برخوردارباشد هم ضرورت دارد؛ بدون وجود چنین اپوزیسیونی، که بنا برقدرت وسازماندهی بالا وتوده ای اش طرف توجه همه کنشگران قرارگرفته ودرمراحل قطعی گذار، طرف مذاکره با دیگرکنشگران سیاسی وهمه گرایشات سیاسی طرفدارتغییر وتامامی ناراضی ها، اعم ازحکومتی وغیرحکومتی ونیزقدرت های خارجی ونهاد های معتبر بین المللی قرار می گیرد، سخن گفتن ازگذاربه نظامی دموکراتیک، تاحدودی بی معناست وبه نوعی، گام گذاشتن به ناکجا آبادی ازنوع حکومت شاهی وشخی ویافتادن کشور درغرقاب بالکانیزاسیون وتجزیه کشوربه مخروبه هایی جداگانه است.

درباره روش گذار، به گمان من، درست این است که چپ دموکرات ایران درهمراهی با خواست مردم ایران ازاشکال وروش های مبارزاتی خشونت پرهیز طرفداری کند. چپ های دموکرات تا جایی که می توانند باید دراین راستا تلاش ورزیده وبا مواضع ورفتارخویش نشان دهند که بواقع دموکراتند وبه قواعد دموکراسی آگاه وبدان از همین امروزیای بندند. به همین خاطر است که از گذارمسالمت آمیزدفاع می کنند. اما درعین حال واضح است که شیوه گذار بیش ازهرچیز توسط هیئت حاکمه تعیین وتحمیل می شود. ودر این باره ج ا درجریان همه حیات خویش نشان داده است که مناسباتش با مردم ایران نه مناسباتی متمدنانه ودرنرم دولت هاوجوامع مدرن، بلکه رابطه ای است مبتنی بررابطه خلافت باامت؛ سردمداران رژیم، حکومت رااساسا زمینی ومتعلق به شهروندان برابرحقوق نمی شناسند که بخواهند به آنها پاسخگوباشند. چنین است که تاکنون تنها به زبان چماق، سرکوب، شکنجه، زندان وبرپاکردن چوبه های دارونظایران با مردم، وبخصوص بامخالفین سیاسی ودگراندیشان سخن گفته اند. واگردربرهمین پاشنه ای بچرخد که تاکنون چرخیده است وجمهوری اسلامی درهیئت کنونی اش تداوم یابدچنین رژیمی به احتمال زیادراه گذار غیرمسالمت آمیز رابه جامعه ومردم تحمیل خواهد کرد. ودراین صورت، حق دموکراتیک مردم ایران است که به مقابله با سرکوب ج ا تا مرحله فروپاشی آن برخیزند.

سوم: اما درباره این پرسش مشخص که مبحث «گذار» در ایران، در چه مرحله ای قرار دارد و الزامات عملی برای گذار به نظامی مردم سالار در کشور تاجه حد فراهم است؟

بدون تردید؛ برای دستیابی به درکی عینی و واقعی نسبت به وضعیت «گذار» در ایران، باید ارزیابی ای واقع بینانه و حتی الامکان متکی برآمار و ارقام از موقعیت رژیم ج ا و منابع قدرت آن، وضعیت جنبش آزادی خواهانه مردم ایران در اصلی ترین زمینه ها، موقعیت اپوزیسیون و طیف های گوناگون آن، و تحولات در سطح منطقه و جهان و رابطه آن با مسائل ایران داشت. برای این منظور باید دید روشنی نسبت به یک رشته مسائل مهم داشت: مسائلی نظیر بحران مشروعیت رژیم ج ا و روند بی اعتباری ولی فقیه، کم و کیف تشتت و دامنه و عمق جنگ قدرت میان جناح های حاکم و چشم انداز آن، چگونگی بحران عدم کارائی دولت ج ا در اداره کشور در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و دورنمای آن، کم و کیف نهاد های سرکوبگر رژیم و میزان انسجام آنها، موقعیت جنبش اعتراضی و مطالباتی مردم ایران و حد سازمانیابی آن، وضعیت اپوزیسیون دموکرات و آزادخواه ایران و میزان اعتبار و نفوذ آن در سطح جامعه، رابطه رژیم ج ا با قدرت های منطقه ای و بین المللی و توان آن در تحمل فشارهای گسترده خارجی.

واقعیت این است که انتخابات ۹۲ و جریان مباحث و افشاگری ها و کنش و واکنش های قبل و بعد از آن، چه در سطح رژیم و چه در سطح اپوزیسیون و قدرت های بین المللی، امکانات تازه ای در زمینه یافتن پاسخ های حداقل نسبت به برخی از این پرسش ها را، به برپایه یک رشته داده های عینی، فراهم آورده است. داشتن درکی واقع بینانه نسبت به این مسائل، سهم زیادی در تنظیم نقشه راه اپوزیسیون جمهوری خواه درباره زمینه های واقعی گذار در این مرحله از مبارزات مردم ایران، و در اتخاذ راهکار های مناسب از سوی اپوزیسیون دموکرات ایفا می کند. اینها هستند از جمله مسائل مهمی که می باید جای لازم خود را در مباحث مربوط به گذار از ج ا پیدا کنند.

دوشنبه ۲۳ دی ۱۳۹۲ - ۱۳ ژانویه ۲۰۱۴

(۱) این درست است که هدف نهائی چپ دموکرات ایران استقرار سوسیالیسم می باشد. این هم درست است که به لحاظ متدیک این هدف نهائی باید رد پای خود را در مبارزات جاری و در پروژه سیاسی چپ های دموکرات نشان دهد. اما همه می دانیم که بحث کدام سوسیالیسم؟ و به چه طریق و چگونه؟، به دلایل گوناگون بحثی است بازو مهم. مباحث نظری در این باره در سطح چپ

جهانی جاریست و چپ دموکرات ایران هم به سهم خویش درگیر این مباحث نظری بوده است و می باید بیش از این نیز، در صورت توانائی در تجدید سازمان خود، به گونه ای روشنمند بدان پردازد. اما این مباحث به هیچ وجه جای کار طاقت فرسای ارائه تحلیل مشخص از شرائط مشخص جامعه ایران و ارائه پروژه سیاسی برای گذار از این نظام سیاسی قرون وسطائی را نمی گیرد. سیمای چپ دموکرات ایران قبل از هر چیز سیمائیت سیاسی و با پروژه سیاسی برای جامعه ایران مشخص می شود. چپ ایران باید بتواند با مردم ایران و اقشار و طبقات مختلف آنها، بویژه کارگران و مزد و حقوق بگیران و بیکاران و اقشار متوسط و فرودست جامعه و با همه گروه بندی های به تنگ آمده تحت فشار تبعیض، به زبان سیاسی سخن بگوید، یعنی مطالبات برحق آنها را باز شناسد و برای آنها راه حل های مشخص، قابل فهم و قابل اجرادر یک نظام دموکراتیک و مردمی ارائه دهد. چپ دموکرات ایران با چنین رویکردهائیکه می باید جایگاه مناسب خود را در ارائه گفتمان های تازه و گفتمان سازی در فضای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران پیدا کند، و با پر کردن خلاء های موجود در جامعه، تعرض ایدئولوژیک گسترده ای را علیه ایدئولوژی مسلط، که تحکیم و تداوم نظام موجود را مدنظر دارد، سازمان دهد.

(۲) همین جا خویست اشاره شود که علاوه بر ساختار سیاسی، می باید به تحلیل مشخص ساختار اقتصادی و اجتماعی نظام ج ا هم پرداخت. این مبحث، بواقع مبحثی است غامض، تمرکز بر این مسئله، برای تدوین استراتژی سیاسی، اهمیت تعیین کننده دارد. با تکیه بر تحلیل ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه و ارائه تصویری روشن و واقعی از ترکیب طبقاتی و قشر بندی جامعه و وزن هر یک است که می توان منابع قدرت دوجبهه موافقان و مخالفان مردم سالاری در ایران، نقاط قوت و ضعف هر یک را روشن کرد و به نقشه راه برای دموکراسی استحکام لازم بخشید. البته اینها موضوع بحث این نشست نیستند و خود بحث دیگری را می طلبند.

چهار بحث مهم پیرامون لائیسیته و سکولاریسم

آرش پارسی

لائیسیته باید در عرصه جهانی تبلیغ و به جوامع گوناگون شناسانده شود. هم اکنون حتی در ایران که همواره بنیاد دین و بنیاد دولت در پیوند بوده اند و البته در این بیش از سه دهه اخیر، دولت دینی- مستبد، فاجعه آفریده است، نسل جدیدی از جمهوری خواهان که معتقد به تشکیل دولت لائیک نیز می باشند، مشغول به فعالیت هستند.

در سالهای اخیر، بحثهای بسیاری درباره لائیسیته صورت می گیرد اما هنوز ابهامهای فراوانی درباره این مبحث حتی در میان جامعه

روشنفکری ایران وجود دارد. از دید نگارنده با توجه به حاکمیت استبداد دینی در ایران، با روشن شدن این مبحث مهم و زدودن ابهامهای پیرامون آن از طریق بحث آزاد، امکانهای تازه‌تری برای تشکیل دولتی مستقل از بنیاد دین پس از سرنگونی دولت جمهوری اسلامی در دسترس جنبش مردم ایران قرار می‌گیرد.

در این مقاله، ضمن پرداختن به چند موضوع مهم در زمینه لائیسیت، قصد دارم برخی از نظرات آقای شیدان وثیق که در کتاب «لائیسیت چیست؟» آمده است را مورد نقد و بررسی قرار دهم.

چهار سر فصل مهم این نوشتار عبارتند از:

- ۱ - منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشورهای با اکثریت پروتستان.
- ۲ - عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک.
- ۳ - نقدی بر قانون «منع حمل نمادهای مذهبی در مدارس دولتی فرانسه» و نظرات شیدان وثیق در این زمینه.
- ۴ - بحثی پیرامون جدایی بنیاد دولت و بنیاد مرامها (علاوه بر جدایی از بنیاد دین) در لائیسیت.

لازم به یاد آوری است که کتاب «لائیسیت چیست؟» در سال ۱۳۸۴ انتشار یافته است و ممکن است که برخی از نظرات آقای وثیق در زمینه موارد بحث ما تغییر کرده باشد و در این صورت برخی از این نقدها شامل حال ایشان نخواهد گردید. ذکر این نکته را نیز لازم میدانم که این نقدها هرگز به معنای مخالفت نگارنده با لائیسیت یا نادیده گرفتن تلاشهای ارزشمند آقای وثیق در جهت وارد نمودن لائیسیت به گفتمان سیاسی ایران نمی‌باشد. در این مقاله توضیح خواهم داد که چرا در ایران نیازمند سکولاریزاسیون دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین تشکیل دولت لائیک هستیم. پیش از پرداختن به نقد نظرات آقای وثیق، می‌باید نکته‌ای را توضیح دهیم:

در ایران، به این دلیل که هرگز دولت و حکومت به معنای کلاسیک آن وجود نداشته و همواره یک فرد مستبد (شاه یا ولی فقیه) تمام قدرت و اختیارات را در انحصار خویش داشته است، «دولت» و «حکومت» اهمیت چندانی نداشته‌اند که به معنای دقیق آنها پرداخته شود، معنای این دو واژه در ایران کاملاً برخلاف معنای حقیقی خود و آنچه که در

کشورهای دموکراتیک شناخته می‌شوند، جا افتاده و در حقیقت، به صورت عجیبی جا به جا گردیده‌اند! «دولت» ترجمه پارسی واژه «State» می‌باشد که در زبان انگلیسی، به مجموعه سازمان سیاسی یک کشور، شامل قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضاییه و پلیس، مدارس دولتی و... گفته می‌شود. «حکومت» نیز ترجمه پارسی واژه «Government» می‌باشد که در زبان انگلیسی، به «قوه مجریه» گفته می‌شود. در طول این مقاله، این دو واژه در معناهای حقیقی خود به کار خواهند رفت.

۱- منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشورهای با اکثریت پروتستان:

آقای وثیق در بخشی از کتاب خود چنین آورده‌اند: «منطق لائیسزاسیون، همان طور که گفتیم، یک ویژگی کشورهای کاتولیک است. آنجا که دستگاه نیرومند، متمرکز و سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک برای خود در اداره و رهبری زندگی اجتماعی رسالت قائل است... اما در منطق سکولاریزاسیون ما با تغییر و تحول توأم و تدریجی دولت، دین و بخشهای مختلف فعالیت اجتماعی مواجه هستیم. این منطق ویژه کشورهای پروتستان است. آنجا که کلیسای پروتستان، بر خلاف کلیسای کاتولیک، نه تنها به مثابه قدرتی در برابر و در رقابت با دولت عمل نمی‌کند بلکه بنیادی است در دولت و کم و بیش تابع قدرت سیاسی. (۱)».

ابتدا به ریشه و معانی واژه‌های «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» می‌پردازیم:

سه اصطلاح «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون»، بر اساس ریشه مشترک لاتینی «Saeculum» (یا «siècle» در زبان فرانسه) ساخته شده است که معنای «سده» یا «دوران صد ساله» را می‌دهد. واژه «Saeculum»، در کتاب مقدس مسیحیان، ترجمه «aion» یونانی است که هومر، شاعر و داستانسرای یونانی پیش از میلاد، آن را در معانی «نیروی حیات»، «زندگی» و «طول زمان» بکار برده است. معنای اولیه این اصطلاح، طول عمر انسان یا یک نسل می‌باشد و سپس نزد فلاسفه‌ای چون افلاطون، معنای عمر جاویدان، جاودانگی یا ازلیت را کسب می‌نماید. اما این واژه، خود، منشایی هند و اروپایی دارد و اشتقاقی است از ai-o به همان معنای مدت عمر یا نیروی حیات. در سانسکریت نیز «ayus»، «ayuni»، «ayu» و «ayuh» را با همین مفهوم می‌یابیم. سپس در لاتین، واژه «aeuum» را داریم که به معنای زمان، مدت، عمر، نسل، سده یا دوره صد ساله و همچنین سلامتی و نیروی حیات و... می‌باشد و معادل «aion» یونانی بوده و چنان که اشاره نمودیم، از یک ریشه مشترک هند و اروپایی نشأت می‌گیرد. سرانجام در زبان

عربی، «یوم» یا اسم جمع، «ایام» را داریم که تشابه آن با «aion» یونانی و «aeuum» لاتین نمایان می‌باشد. «یوم» عربی که به معنای روز، روزها، روزگار، ادوار، عصر، عهد، طولِ زندگی، دهر و جهان می‌باشد، باید از همان ریشه مشترک هند و اروپایی برآمده باشد. اما معانی دقیق این سه واژه؛ «سکولار» یک صفت است که در ادامه خواهیم دید به عنوان مثال به یک جامعه اطلاق می‌گردد و گفته می‌شود «جامعه سکولار». «سکولاریزاسیون»، فرآیندی طولانی است که یک جامعه طی می‌نماید تا این صفت بر آن اطلاق گردد و «سکولاریسم» اعتقاد داشتن به این فرایند معنی می‌دهد.

اگر «سکولاریسم» را بدون توجه به معنای آن، برنامه‌ای برای تشکیل دولت قرار دهیم، همچون لیبرالسم، کمونیسم و...، جنبه‌ای ایدئولوژیک یافته و بیشتر به معنای محور قرار گرفتن «به زمان زیستن»، از جانب دولت می‌گردد که معنای قابل دفاعی نداشته و بیشتر امری آمرانه می‌باشد و هرگز نمی‌تواند بیانگر آنچه که در جوامع غربی برای خروج «آگاهانه» و «خود انگیخته» از سلطه بنیاد دینی و «زیستن بر اساس شرایط زمانه» (=سکولاریزاسیون) رخ نمود، باشد. شاید بتوان از اقدامات رضا شاه در ایران و آتاترک در ترکیه برای سرکوب نمودن دین در جامعه، بعنوان «سکولاریزاسیون آمرانه» یا همان «سکولاریسم دولتی» نام برد که البته نتیجه عکس نیز داشتند. بنا براین، همانطور که آقای وثیق نیز به درستی در کتاب خویش به آن اشاره نموده‌اند، معنای واژه «سکولاریزاسیون»، «روند انطباق با زمانه خود» یا «روند به زمان خود شدن» می‌باشد و این واژه برای بیان تحولات گوناگونی در حوزه‌های گوناگون در کشورهای مغرب زمین استفاده گردیده است.

روندهای گوناگون فرهنگی، هنری، دینی، اجتماعی، سیاسی و... در کشورهای گوناگون غربی که به آنها «سکولاریزاسیون» گفته می‌شود را می‌توان در شش مورد مشخص تقسیم بندی نمود:

۱- اختیار و حق انسان در انتخاب دین و مذهب و یا بی‌دین و بی‌خدا بودن.

۲- رها نمودن زیستن بر اساس رسیدن به اهدافی در جهان پس از مرگ و بسنده نمودن به رسیدن به اهدافی در جهان مادی.

۳- انتقال بخشی از اموال کلیسا به دولت (مانند تبدیل صومعه به بیمارستان).

۴- فراگرد جدا گردیدن قلمروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قانون گذاری و... از دین و اخلاق و تخصصی گردیدن هر یک از این حوزه‌ها. (برخی از نظریه پردازان ایرانی، سکولاریزاسیون را محدود به همین معنا تصور نموده و آن را نیز با جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت اشتباه گرفته و بر این اساس، واژه سکولاریسم که دریافتی ناقص و ایدئولوژیک از فراگرد سکولاریزاسیون می‌باشد را به اشتباه «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین» -لایسیسته- معنا می‌نمایند.)

۵- تحول یک بنیاد دینی به یک بنیاد غیر دینی، مانند آنچه که در دانشگاه‌های سوربن و هاروارد روی داد.

۶- انتقال بخشی از خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیتی از کلیسا به دولت، همچون مدارس، امدادگری و بیمه‌ها و...

سکولاریزاسیون ابتدا در جامعه تحول می‌یابد و سپس بر روی بنیاد دولت و بنیاد دینی اثر می‌گذارد. چنین نیست که در یک اتفاق عجیب، جامعه، بنیاد دولت و بنیاد دین بدون تاثیر پذیری از یکدیگر، شروع به سکولار شدن نمایند، بلکه همواره این «جامعه سکولار شده» بوده است که بنیاد دولت و بنیاد دین را وادار به انطباق یافتن با خود نموده است.

اگر چه مذهب پروتستان به دلیل انعطاف بیشتری که نسبت به مذهب کاتولیک داشت، خود را بسیار زودتر با «جامعه سکولار شده» منطبق نمود، اما نمی‌توان گفت که مثلاً در فرانسه با اکثریت کاتولیک، سکولاریزاسیون وجود نداشته است. هرگز نمی‌توان لایسیسته را که یک قانون حقوقی و دولتی برای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت است را بجای سکولاریزاسیون که پدیده‌ای چند وجهی در حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی - دینی - سیاسی است، نشان داد و مثلاً گفت که در انگلستان با اکثریت پروتستان، با پدیده سکولاریزاسیون مواجه هستیم و در فرانسه با اکثریت کاتولیک، با لایسیسته. یکی از نتایجی که می‌توان از چنین استدلالی گرفت، این است که مردم فرانسه در تمام شئونات زندگی خود به بنیاد دین آن هم از نوع خشک و متعصب آن ارجاع می‌دهند و کلیسای کاتولیک در زندگی فرانسویان نقش محوری دارد و در عوض، بنیاد دین و بنیاد دولت در این کشور از یکدیگر جدا هستند

آقای وثیق از تحول جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت در جوامعی با اکثریت پروتستان سخن گفته‌اند، حال پرسش این است که اگر مردم کشوری با اکثریت کاتولیک مانند فرانسه تحول ننموده و دنیوی و

سکولار نگشته بودند (منظور موارد اول، دوم و تا حدی نیز چهارم از روندهای سکولار شدن است) و نقش بنیان مذهبی در زندگی آنها کم نگشته بود، چگونه می‌توانستند بر ضد سلطه کلیسا برخاسته و بر خلاف دیگر کشورهای غربی، از جمله پروتستان‌ها، بنیاد دولت و بنیاد دین را از یکدیگر جدا سازند؟!

همچنان که آقای وثیق نیز بارها تاکید نموده‌اند، سکولاریزاسیون در هر کشوری به شکلی متفاوت از دیگر کشورها تحول نموده است. در اینجا مقایسه بسیار کوتاهی میان سکولاریزاسیون در انگلستان با اکثریت پروتستان و فرانسه با اکثریت کاتولیک می‌نمایم تا مشخص گردد که چرا جامعه سکولار شده فرانسه بر خلاف جوامع دیگر غربی از جمله انگلستان، تصمیم گرفته است که با یک «قانون حقوقی» (معروف به لائسیسته) بنیاد دین و بنیاد دولت را از یکدیگر جدا سازد و اجازه حضور نمادین بنیاد دین در بنیاد دولت را نیز ندهد.

کلیسای «آنگلیکَن» انگلستان، به دلیل انعطاف پذیری که مذهب پروتستان دارد، گام به گام خود را با جامعه سکولار شده این کشور منطبق کرده و در سکولاریزاسیون شرکت نمود. دولت سلطنتی انگلستان نیز در برابر سکولاریزاسیون (همانند دموکراسی خواهی شهروندان) مقاومت چندانی از خود نشان نداد و سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی) را پذیرفت. اجازه ورود کاتولیک‌ها به پارلمان در سال ۱۸۲۹ (۲)، رفع انحصار جاری نمودن عقد ازدواج توسط کشیشان در سال ۱۸۳۶ (۳)، رفع آخرین تبعیضات بر ضد یهودیان در سال ۱۸۵۸ (۴)، فراهم آوردن تسهیلاتی برای ایجاد مدارس ابتدایی دولتی در سال ۱۸۷۰ (۵)، لغو شرط التزام داشتن به آنگلیکَنیسم برای تدریس نمودن در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج در سال ۱۸۷۱ (۶)، بخشی از اقدامات دولت انگلیس با هماهنگی و همکاری کلیسا برای تطبیق قوانین دولتی با سکولاریزاسیون (منظور موارد اول، دوم و ششم از روندهای سکولار شدن است) جامعه بود. در حقیقت اصلی‌ترین دلیل اینکه اکنون بنیاد دین و همچنین سلطنت همچنان در دولت انگلستان حضور دارند (البته بیشتر به صورت نمادین) این است که در برابر سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی خواهی) جامعه مقاومت جدی از خود نشان نداده و با این تحولات همراه گشتند.

اما در فرانسه داستان متفاوت بود، دولت سلطنتی متمرکز و کلیسای کاتولیک وابسته به واتیکان در این کشور، به شدت در برابر سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه مقاومت می‌نمودند و این مقاومت‌ها موجب شد که جامعه؛ هم اقدام به براندازی سلطنت

نماید و هم بر ضد کلیسای کاتولیک دست به اقدامات جدی بزند و حتی بخشی از شهروندان، خواهان نابودی مذهب در جامعه شوند. مقاومت دولت فرانسه در برابر سکولاریزاسیون (و دموکراسی خواهی) با انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و فروپاشی سلطنت تا حدود زیادی شکسته شد و با عقیم ماندن تلاش‌های سلطنت طلبان واپسگرا برای بازسازی و تثبیت قدرت خود، دولت نیز با سکولاریزاسیون جامعه همراه و بر ضد سلطه کلیسا پس از بیش از یک قرن مبارزه و چند انقلاب و چند همگام گردید. دهه انجام اصلاحات، سرانجام در ۹ دسامبر ۱۹۰۵، قانون «جدایی دولت و کلیساها» معروف به لائیسیته در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید و بنیاد دولت و بنیاد دین در این کشور رسماً و قانوناً به صورت کامل از یکدیگر جدا گشتند.

چند دهه پس از جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت در فرانسه، در اواسط قرن بیستم، واتیکان بخاطر ادامه بقا در دنیای مدرن، ناچار شد تا حدودی راه حل سکولاریزاسیون را بپذیرد و خود را با شرایط زمانه تطبیق دهد و کلیسای کاتولیک در فرانسه که وابسته به واتیکان بود و دیگر قدرت دولتی و قوه قهریه‌ای نیز در اختیار نداشت، به ناچار راه حل سکولاریزاسیون را پذیرا گشت. خصوصاً از جنگ جهانی دوم به بعد کلیسا رسماً حقوق بشر و حاکمیت مردم را پذیرفت. بناً براین، قانون لائیسیته فرانسه حاصل سکولاریزاسون در جامعه و دولت انقلابی این کشور و همچنین مقاومت سرسختانه کلیسای این کشور در برابر روند تحولات و البته نوعی توافق میان موافقان و مخالفان حضور دین در این کشور و در پیش گرفتن راه میانه می‌باشد. در فرانسه بر خلاف انگلستان، بنیاد دین و بنیاد سلطنت حاضر نشدند در برابر سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه از خود انعطاف نشان دهند، در نتیجه، سلطنت از میان رفت و بنیاد دین نیز از بنیاد دولت اخراج گشت!

تاثیری که سکولاریزاسیون بر جوامع مغرب زمین داشته است، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری، به نتایج گوناگونی منجر گشته و تاثیر متفاوتی نیز بر روی دولت در این کشورها خصوصاً از لحاظ جدایی از بنیاد دینی گذاشته است و البته سکولاریزاسیون تنها در فرانسه به جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت (= لائیسیته) انجامیده است. بناً براین، نتیجه می‌گیریم که نمیتوان در یک حکم کلی، سکولاریزاسیون را تنها منحصر به کشورهای با اکثریت پروتستان دانست. قطعاً سکولاریزاسیون در کلیسا و جامعه و دولت فرانسه و دیگر کشورهای با اکثریت کاتولیک نیز تحول نموده است.

همچنان که خود آقای وثیق نیز در کتاب «لایسیسته چیست؟» چنین آورده‌اند:

«... از سوی دیگر، اقدامات انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) بر علیه روحانیت گرایی در سلب مالکیت از کلیسا را باید نوعی ویژه از «سکولاریزاسیون» دانست.» (۷)

همان گونه که پیشتر نیز در مقاله‌ای با عنوان «چرا سکولاریسم دولتی و لایسیسته اجتماعی خطرناک است؟» (۸) اشاره نمودیم، اکنون جوامع انگلستان، آمریکا، هلند و... سکولار هستند و نقش بنیاد دینی در این جوامع (و دولت‌های منتخبشان) به مرور زمان کم گردیده است، منتها در فرانسه، «جامعه سکولار شده» تصمیم گرفته است که بنا بر قانون، بنیاد دین و بنیاد دولت کاملاً از یکدیگر جدا باشند.

از آنچه که در سرفصل اول گفته شد نتیجه می‌گیریم که تفاوت سکولاریزاسیون و لایسیسته در این نیست که اولی به کشورهای با اکثریت پروتستان و دومی به کشورهای با اکثریت کاتولیک تعلق دارند، بلکه تفاوت مشخص و ساده سکولاریزاسیون با لایسیسته در این است که سکولاریزاسیون که از ریشه لاتینی «Saeculum» به معنای «سده» یا «دوران صد ساله» گرفته شده است، «روند تطبیق یافتن با زمانه خود» و یا «روند به زمان خود شدن» معنی می‌دهد و به تحولات گوناگون و متفاوت دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... در کشورهای مغرب زمین اطلاق گشته است که در زمانهای گوناگون روی داده‌اند، اما واژه‌های لائیک، لایسیسته و لایسیزاسیون، از ریشه‌ای کاملاً متفاوت، یعنی از «لایکوس» (laikos) «یونانی» می‌باشند که خود انشاقی از واژه «لائوس» (laos) است. واژه لائیک به «سربازان عادی» در برابر فرماندهان ارتش اطلاق می‌گشته است و بعدها با تشکیل «شهر» در یونان، واژه لائیک به «شهروند» اطلاق شد. اکنون لایسیسته به قانون جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت گفته می‌شود که بر سه اصل اساسی «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان در جامعه توسط دولت» و «عدم تبعیض میان شهروندان به لحاظ دینی توسط دولت» استوار می‌باشد.

سکولاریسم یا به تعبیری دقیق‌تر «سکولاریزاسیون» که ریشه‌ای لاتینی دارد، به تحولات مختلف و متفاوت در عرصه‌های گوناگون جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت برای به روز زیستن گفته می‌شود، در حالی که «لایسیسته» که ریشه‌ای کاملاً متفاوت و یونانی دارد، یک قانون حقوقی و دولتی برای جدایی کامل بنیاد دین و بنیاد دولت می‌باشد. البته به دلیل اینکه برخی از نظریه پردازان ایرانی در یک اشتباه فاحش،

سکولاریسم (سکولاریزاسیون) و لائیسیته را همسان می‌دانند، همواره باید بر تفاوت‌ها میان این دو اصرار ورزید، اما تفاوتی که بر آن تاکید می‌نماییم، باید تفاوتی حقیقی باشد، ما بر اساس مسنداتی که در بالا آمد، تاکید می‌نماییم که سکولاریزاسیون هرگز به معنای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت نیست!

۲- عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک:

شیدان وثیق در کتاب «لائیسیته چیست؟» آورده است: «... گفتیم که فرانسه نزدیک‌ترین کشور در جهان به تعریف فوق از لائیسیته است. به این معنا که «نمونه» ی فرانسوی لائیسیزاسیون در اروپا را می‌توان «استثنا» تلقی کرد. اما در سایر کشورهای غربی، لائیسیته یا اساساً غایب است و یا اگر چیزی به این مضمون وجود دارد، با کیفیت‌های مختلف و کمابیش کامل، ناقص و یا محدود اجرا می‌شود (۹)».

«در یک تمایزگذاری اجمالی و کلی می‌توان کشورهای اروپایی به ویژه اعضای اتحادیه ی اروپا را به سه دسته بزرگ و اصلی تقسیم کرد:

۱. کشورهایی که در آنجا لائیسیته (به معنای «جدایی دولت و کلیسا») وجود ندارد (چون انگلستان، دانمارک و یونان).

۲. کشورهایی که، به همان معنا، نیمه لائیک محسوب می‌شوند (چون آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ)

۳. کشورهایی که در آنجا لائیسیته همراه با قراردادهایی میان دولت و کلیسا اجرا می‌شود (چون اسپانیا، ایتالیا و پرتغال) (۱۰)».

«از یک سو، دموکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر است، همچنان که در انگلیس، دانمارک و یونان مشاهده می‌کنیم و از سوی دیگر، لائیسیته نیز بدون دموکراسی امکان پذیر است، همچنان که در رژیم های توتالیتار یا دیکتاتوری از نوع شوروی سابق، مکزیک یا ترکیه شاهد آن بودیم یا هستیم (۱۱)».

لائیسیته سه اصل اساسی و تفکیک ناپذیر دارد که عبارتند از:

۱- جدایی کامل بنیاد دولت و بنیاد دین از یکدیگر.

۲- تضمین آزادی کامل عقیده و وجدان در حوزه خصوصی_جامعه مدنی و آزادی‌های کامل سیاسی و اجتماعی شهروندان با هر عقیده دینی؛ غیر دینی و ضد دینی توسط دولت.

۳- رفع هر گونه تبعیض از شهروندان توسط دولت بدون در نظر گرفتن عقایدی که دارند.

دولتی که سه اصل بالا را به شکل کامل اجرا نماید، دولت لائیک می‌باشد، نقض کامل یا جزئی هر یک از این اصول به معنی لائیک نبودن دولت است. لائیسیت به معنای غیر دینی بودن دولت نمی‌باشد، زیرا:

الف: غیر دینی بودن دولت با «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین» یکی نمی‌باشد، یک دولت غیر دینی می‌تواند و ممکن است که در امور دینی دخالت نموده و مثلاً دست به سرکوب باورهای دینی در جامعه بزند، اما جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین که جدایی حوزه عمومی (= دولت و اماکن و بنیادهای دولتی) و حوزه خصوصی (= جامعه مدنی و بنیادها و اماکن غیر دولتی) پیش شرط آن است، بدین معناست که بنیاد دولت و بنیاد دین اجازه ندارند که در امور یکدیگر مداخله نمایند.

ب: لائیسیت علاوه بر «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، دارای دو اصل پایه‌ای دیگر یعنی «تضمین آزادی وجدان شهروندان توسط دولت» و همچنین «عدم تبعیض میان شهروندان با وجود باورهای گوناگونشان توسط دولت» نیز هست، بناً براین یک دولت غیر دینی می‌تواند لائیک نیز باشد اما غیر دینی بودن دولت لزوماً به معنای لائیک بودن آن نمی‌باشد. دولت شوروی سابق را می‌توان دولت غیر دینی نامید اما به دلیل نقض نمودن هر سه اصل لائیسیت، هرگز نمی‌توان آن را لائیک نامید. دولتهایی چنین، با سرکوب مذهب در جامعه، هر سه اصل پایه‌ای لائیسیت یعنی اصول «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان در جامعه توسط دولت» و «عدم تبعیض میان شهروندان توسط دولت به دلیل نوع عقایدشان» را نقض می‌نمایند. بناً براین، هرگز نمی‌توان چنین دولتهایی را لائیک نامید.

از سوی دیگر، دولتهایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال را نیز نمی‌توان لائیک دانست. به مواردی از روابط بنیاد دولت و بنیاد ادیان در این سه کشور اشاره می‌نمایم:

اسپانیا: در اسپانیا اگر چه بناً بر پاراگراف سوم بند ۱۶ قانون

اساسی، «هیچ دینی خصلت دولتی ندارد»، اما در همان جا آمده است که مدیران دولتی، عقاید مذهبی جامعه را در نظر خواهند گرفت و به همکاری با کلیسای کاتولیک و دیگر ادیان ادامه خواهند داد. بنا بر قانون ۱۹۸۰، دولت و کلیسا توافقنامه‌هایی برای بهره‌مندی کلیسای کاتولیک از امتیازاتی مانند دریافت یارانه سالیانه دولتی امضاء می‌نمایند. با تصویب قانونی توسط حکومت سابق اسپانیا، شهروندان از سال ۱۹۸۸ می‌توانند، تعیین نمایند که نیم درصد از مالیاتشان به کلیسا اختصاص یابد. دولت، توافق نامه‌هایی را با دو جامعه پروتستان و یهودیان برای اختصاص دادن برخی امتیازات مالی به این دو جامعه امضاء نموده است. وزارت دادگستری اسپانیا در سال ۱۹۸۹، اسلام را به عنوان «دین کاملاً مستقر شده» به رسمیت شناخت و در پی آن، جامعه مسلمانان اسپانیا و دولت، توافقنامه همکاری امضاء می‌نمایند (۱۲). آقای آرنار نخست وزیر دست راستی اسپانیا در سال ۲۰۰۳ قانونی را گذراند که بر اساس آن، تدریس مسیحیت در مدارس دولتی اجباری گردید (۱۳). این قانون پس از دو سال یعنی در دسامبر ۲۰۰۵ تغییر کرد و لایحه «اختیاری شدن و بسط تدریس دین در مدارس دولتی به کلیه ادیان» به تصویب رسید (۱۴).

ایتالیا: در سال ۱۹۸۴، توافق نامه‌ای میان دولت و واتیکان امضاء شد که اگر چه بنا بر آن، مذهب رسمی در ایتالیا لغو گردید و همچنین به برخی از همکاری‌ها میان دولت و واتیکان پایان داده شد اما همان توافق نامه تاکید نمود که دو طرف در جهت ترفیع انسان و مصالح کشور همکاری خواهند داشت و همچنین تاکید شد که اصول مذهب کاتولیک، جزئی از میراث تاریخی مردم ایتالیا محسوب می‌گردد (۱۵). که در حقیقت نوعی رسمیت بخشیدن مجدد به مذهب کاتولیک بود. در سال ۲۰۱۱ دادگاه عالی ایتالیا رای داد که وجود صلیب به روی دیوار مدارس و دیوار دادگاه‌ها خلاف قانون نیست. هر چند که دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا بر خلاف این امر رای داد (۱۶).

پرتغال: اگر چه قانون اساسی ۱۹۷۴ این کشور، اصول جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت و همچنین آزادی وجدان در جامعه مدنی را پذیرفته است اما همین قانون، برخی مفاد توافق نامه ۱۹۴۰ میان دولت و واتیکان را استثناء قرار داده است، از جمله اینکه دولت برای کلیسای کاتولیک امتیازات خاصی را نسبت به سایر کلیساها {و طبعاً بنیاد دیگر مذاهب} در نظر می‌گیرد. در مدارس دولتی این کشور برخلاف قانون اساسی، آموزش‌های دینی و اخلاق کاتولیک تدریس می‌گردد. دولت، ازدواج مذهبی را به رسمیت می‌شناسد و همچنین برخی از روحانیون، کارمند

دولت محسوب می‌گردند (۱۷).

بنا براین، اگر چه در کشورهای اسپانیا، ایتالیا و پرتغال، اصل دوم لائیسسته یعنی تضمین آزادی وجدان توسط دولت اجرا می‌گردد اما چه در زمان انتشار کتاب آقای وثیق (سال ۲۰۰۵ میلادی) و چه در حال حاضر، اصل اول که انفکاک کامل بنیاد دولت و بنیاد دین می‌باشد و همچنین اصل سوم لائیسسته، مبنی بر «عدم تبعیض دولت میان شهروندان به لحاظ دینی» اجرا نمی‌گردد (به این دلیل که دولت عقایدی مانند شیطان پرستی شهروندان را به «رسمیت» نمی‌شناسد و یا به انجمن‌های آن‌ها یارانه نمی‌پردازد و...)، بنا براین، هرگز نمی‌توان این دولت‌ها را لائیک دانست. می‌توان چنین توضیح داد که در این کشورها، بنیاد دولت و بنیاد دین تا حد زیادی از یکدیگر جدا گشته‌اند. دولت نیمه لائیک نیز بی‌معنا است، دولت یا لائیک بوده و از بنیاد دین کاملاً جداست یا با شدت و ضعف‌هایی با بنیاد دین در ارتباط می‌باشد. یک دولت نمی‌تواند همزمان هم لائیک بوده و هم با بنیاد دین در ارتباط باشد، لائیک بودن یک دولت با ارتباط داشتن آن با بنیاد دین کاملاً در تضاد است.

با اینکه لائیسسته با دموکراسی تفاوت دارد، اما پیش شرط لائیک بودن یک دولت، به دلیل اینکه لائیسسته از سه اصل پایه‌ای و تفکیک ناپذیری که پیش‌تر ذکر گردید تشکیل شده است، دموکراتیک بودن دولت می‌باشد. امکان ندارد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند همزمان هم از بنیاد ادیان جدا بوده و هیچ دخالتی در آن‌ها ننماید، هم آزادی‌های کامل سیاسی - اجتماعی شهروندان با هر عقیده مذهبی، غیر مذهبی و ضد مذهبی (از جمله بی‌خدایی و شیطان پرستی) را تضمین نماید و هم میان شهروندان به دلیل عقاید گوناگونی که دارند، تبعیض قائل نگردد. از دیگر سوی، با اینکه دموکراسی بدون لائیسسته امکان پذیر می‌باشد (البته با محدودیت‌هایی)، اما لائیسسته به نوعی مکمل دموکراسی است، زیرا با بلا موضوع نمودن نقش مذهب و اعتقادات شخصی در دولت، زمینه مشارکت شهروندانی که عقایدشان در جامعه جزء اقلیت محسوب می‌گردد (همچون بی‌خدایان و شیطان پرستان) را نیز در مدیریت کشور فراهم می‌آورد.

اگر چه در حال حاضر لائیسسته تنها در زادگاهش یعنی فرانسه اجرا می‌گردد، اما این پدیده حقوقی - دولتی تنها مخصوص به فرانسه نمی‌باشد. هرگز نمی‌توان ادعا نمود که جوامعی غیر از فرانسه حق یا امکان تشکیل دادن دولت، فارغ از اعتقادات مذهبی را ندارند. شاید بتوان این گونه توضیح داد که هنوز جامعه بشری به این اعتماد به

نفس و خود آگاهی نرسیده است که رابطه دولت که یک قرارداد اجتماعی و پدیده‌ای بشری می‌باشد را با باورهای اعتقادی متفاوت مذهبی خود به صورت کامل قطع نماید. در آینده، احتمال تشکیل دولت لائیک در سایر کشورها نیز خواهد بود. لائیسیته باید در عرصه جهانی تبلیغ و به جوامع گوناگون شناسانده شود. هم اکنون حتی در ایران که همواره بنیاد دین و بنیاد دولت در پیوند بوده‌اند و البته در این بیش از سه دهه اخیر، دولت دینی مستبد، فاجعه آفریده است، نسل جدیدی از جمهوری خواهان که معتقد به تشکیل دولت لائیک نیز می‌باشند، مشغول به فعالیت هستند.

نتیجه آنچه که در سرفصل دوم گفته شد این است که اگر چه بنیاد دولت و بنیاد دین در کشورهایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال تا حد زیادی از یکدیگر جدا گردیده‌اند، اما تاکنون تنها دولتی که کاملاً خود را از بنیاد دین جدا نموده و همزمان اصول «آزادی وجدان» و «عدم تبعیض» را نیز اجرا نموده است، دولت فرانسه است و در حال حاضر، دولت لائیک دیگری در جهان وجود ندارد. همچنین، لازمه لائیک بودن یک دولت، دموکراتیک بودن آن بوده و ناممکن است که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هر سه اصل لائیسیته را همزمان اجرا نماید.

برگرفته از تارنمای □□□□ □□□□

پی نوشته‌ها:

۱. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه های ۱۸ و ۱۹
۲- Davis, Richard W. "The House of Lords, the Whigs and Catholic Emancipation ۱۸۰۶-۱۸۲۹," Parliamentary History, March ۱۹۹۹, Vol. ۱۸ Issue ۱, pp ۲۳-۴۳.۳-

۳-
<http://www.gla.ac.uk/schools/socialpolitical/research/economic-socialhistory/historymedicine/scottishwayofbirthanddeath/marriage/>

۴-
<http://www.iamthewitness.com/books/Cecil.Roth/A.History.of.the.Jews.in.England/P.۱۱.Emancipation,۱۸۱۵-۵۸.htm>

۵-
<http://www.parliament.uk/about/living-heritage/transformingsociety/livinglearning/school/overview/۱۸۷۰educationact/>

Palmer, Alan; Veronica (۱۹۹۲). The Chronology of British-۶
History. London: Century Ltd. pp. ۲۹۳-۲۹۴.

۷. شیدان وثیق، کتاب «لائسیتہ چیست؟»، صفحہ ۱۹۴.

۸- <http://news.gooya.com/politics/archives/۲۰۱۲/۰۵/۱۴۱۰۹۶.php>

۹. شیدان وثیق، کتاب «لائسیتہ چیست؟»، صفحہ ۱۱۷.

۱۰. همان، صفحہ ۱۱۸.

۱۱. همان، صفحہ ۲۱.

۱۲. همان، صفحہ ۱۲۲.

- ۱۳

<http://www.nytimes.com/۲۰۰۳/۱۲/۲۱/world/new-law-requires-roman-catholicism-classes-in-spain-s-schools.html>

۱۴-

http://lesalonbeige.blogs.com/my_weblog/۲۰۰۶/۱۲/lenseignement_c.html

۱۵-

http://www.persee.fr/web/revues/home/prescript/article/afdi_..._۶۶-۳۰۸۵_۱۹۸۴_num_۳۰_۱_۲۶۰۰

۱۶- <http://www.europe-et-laicite.org/spip.php?article۲۴۸>

۱۷- <http://www.europe-et-laicite.org/Portugal.html>